

شهید حسین ربیعی



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و دهستانهای استان بوشهر

نام پدر	حیدر
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۶/۱۰
محل تولد	بوشهر - دیر
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۴/۳۰
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دیپلم
مدفن	دیر

زندگینامه

شهید حسین ربیعی، در سال ۱۳۴۳، در شب عید سعید فطر در خانواده ای کشاورز و محروم در روستای گزنک از توابع شهرستان دیر، دیده به جهان گشود. پدر و مادر با عشق سیدالشهدا (ع) نام او را «حسین» نهادند. شهید از همان کودکی مودب، هوشیار و خوش رفتار بود. به علت فقر مادی، خانواده اش مجبور به مهاجرت به بندر دیر می شوند و شهید نیز در همانجا به تحصیل ادامه می دهد و پنج سال تحصیلات ابتدایی را با موفقیت به پایان می رساند. با آغاز نهضت شکوهمند اسلامی در تظاهرات، شرکت می نماید.

با شروع جنگ تحمیلی، شهید با شوقی عجیب و با روحیه ای بالا آماده ی رفتن به جبهه شد، می گفت برای ما ننگ است که دشمن در خانه مان باشد و ما بی تفاوت باشیم.

در تاریخ ۱۴/۲/۱۳۶۱ به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام می شود. پس از مدتی حضور در جبهه، پدرش برای دیدار وی می رود و از او می خواهد تا برای دیدار خانواده، چند روزی به دیر بیاید، اما او در پاسخ می گوید آیا در حالی که اسلام عزیز این گونه مورد هجوم جنایتکاران قرار گرفته و خواهران ما در دست کفار بعثی اسیر می باشند، صد بار گشته شدن بهتر از چنین ملاقاتی نیست؟ شهید در همین دیدار به پدرش توصیه می کند: خواهش از شما این است که من چه برگشتم و چه برگشتم، شما روز عاشورا [محرم]، عزاداری امام حسین (ع) را به پا دارید. و علت تاکید و سفارش شهید نیز این بود که در ایام عاشورای حسینی از سوی پدر شهید روضه و مرثیه خوانی سید و سالار شهیدان برگزار می گردید و این سنت حسنه تاکنون نیز ادامه دارد.

شهید ربیعی، از نظر تیراندازی توانایی و مهارت بالایی داشت. همیشه در صف مقدم جبهه بود و سرانجام در تاریخ ۳۱/۴/۱۳۶۱ در شب عید سعید فطر، با شرکت در عملیات رمضان و هنگامی که موشک آر پی جی را به سوی دشمن نشان رفته بود، همزمان با شلیک آن، به وسیله گلوله مستقیم کالیبر ۵۰، ندای حق را لبیک گفته و به درجه رفیع شهادت نائل می آید.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بادرود به سرور آزادگان حسین بن علی که مکتب سرخ شهادت را به ما آموخت و با سلام به رهبر عالیقدر انقلاب و پدر و مادر عزیزم.

هنگامی که وصیتنامه خود را می نویسم یک شور و هیجانی سخت در خود احساس می کنم و ندای غیبی هر لحظه مرا به خود میآورد که تا کی باید بنشینم و جسدهای پاره پاره عزیزان را مشاهده کنم. من اینک آماده [رفتن] به جبهه حق علیه باطل هستم، به ندای هل من ناصرنی حسین زمان خمینی بت شکن لبیک گفته و عازم جبهه جنگم و از مردم شهید پرور دیر تقاضا دارم که به ندای هل من ناصرینصرنی حسین زمان لبیک گفته و به جبهه ها رهسپار گردند و از دستاوردهای انقلاب به خوبی حراست کنند و مبادا امام امت این قلب تپنده ملت تنها بگذارند و پیام خون من و هزاران شهید دیگر این است که تا آخرین قطره خونی که در بدن دارید از انقلاب و از دستاوردهای انقلاب و از میهن عزیزم ایران دفاع کنند و از کشته شدن نهراسید که دست الهی همراه و پشتیبان شماست.

اگر به یاری الله شهادت نصیب من شد، ای پدر جان و ای مادر عزیز و مهربانم شما خیلی زحمتهای کشیدید، مرا بزرگ کردید و مادر جان تو از شیر جانت شیرم دادی و به امید اینکه در پیری عصایت را بگیرم ولی مادر جان و پدر جان به این آرزوی دیرینه خود رسیدم از شما تقاضای عاجزانه دارم که مرا ببخشید و مرا عفو کنید؛ چون خیلی شما را اذیت کردم، حرفهای شما را نادیده گرفتم. برای رضای خدا و آرامش روحم مرا ببخشید.

من از تمام برادران، دوستان و اقوامان که از من ناراحتیای و یا بدرفتاری دیدهاند تقاضای عاجزانه دارم مرا ببخشید.

پدر جان و مادر جان: بعد از من برادرانم را طوری تربیت بکنید که در جامعه الگو باشند.

خدا حافظ پدر جان، خدا حافظ مادر جان، خدا حافظ برادرانم.

پس از مرگم ز راه دوست داری بکن جانا به قبرستان گذاری

مزارم جستجوکن زان میانه ببین بر تربتم این رانشانه

بباید زین خواب خوش بیدار شد سوی منزل بارفیکان یار شد

مادر جان رفیقان را رسان از من سلامی:

بگوی اگر شبهای جمعه می توانند برایم سوره قرآن بخوانند

مراد را مازاده ابالقاسم دفن نمایند.

(اعزامی از دیر، حسین ربیعی)



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران